

**Predigt zum Sonntag Okuli, 8.3.2026,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK)
Pfr. i.R. Gerhard Triebe**

Markus 10,13-16:

مرقس ۱۰:۱۳-۱۶

۱۳. و کودکان را نزد عیسی آوردند تا او آنان را لمس کند. اما شاگردان آنان را سرزنش کردند. ۱۴. هنگامی که عیسی این را دید، خشمگین شد و به آنان گفت: «بگذارید کودکان نزد من بیایند و مانعشان نشوید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسانی است. ۱۵. به راستی به شما می‌گویم: هر کس پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد، هرگز به آن وارد نخواهد شد.» ۱۶. سپس آنان را در آغوش گرفت، دست‌های خود را بر آنان گذاشت و برکتشان داد.

ای جماعت عزیز، در زندگی ما به‌عنوان مسیحیان، موضوع این یکشنبه این است که از عیسی پیروی کنیم؛ یعنی به‌گونه‌ای در جای پای او قدم بگذاریم و در مسیر او حرکت کنیم. در انجیل نیز از همین سخن گفته شد. در داستانی که در مراسم تعمید شنیدیم و آیه تعمیدی دینا از آن گرفته شده است، امروز می‌خواهم درباره الگوهایی برای ایمانمان صحبت کنم؛ درباره انسان‌هایی که ما مسیحیان می‌توانیم از آنها سرمشق بگیریم. در این داستان حتی نامی از این افراد برده نشده است. آنها به‌سادگی «آنها» نامیده می‌شوند. اما کاری بسیار بزرگ انجام می‌دهند؛ کاری که ما نیز امروز حتماً باید از آنان سرمشق بگیریم. آنها کودکان را نزد عیسی آوردند. اینکه دقیقاً چه کسانی بودند، نمی‌دانیم. احتمالاً پدر و مادرها بودند؛ شاید هم مادرانی که تنها با کودکانشان آمده بودند، یا - که در آن زمان کمتر معمول بود - پدرانی که تنها با فرزندانشان بودند. شاید هم مادر بزرگ‌ها یا دیگر اعضای خانواده بودند که از این کودکان مراقبت می‌کردند. در هر حال، کودکان هنوز کوچک بودند؛ آنقدر کوچک که باید آنها را نزد عیسی می‌آوردند، زیرا خودشان نمی‌توانستند نزد او بدون آنها که آنها را نزد عیسی می‌آوردند، یک چیز را می‌دانستند: این کودکان کوچک نیز به عیسی نیاز دارند. آنها نیز به‌شدت نیاز دارند که از سوی او لمس شوند و نزدیکی او را تجربه کنند.

در آن زمان چنین نبود که والدین کودکانشان را مانند شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های کوچک نازپرورده بار بیاورند و هر آرزویشان را از روی لب‌هایشان بخوانند. برعکس: کودکان خردسال در ساختار اجتماعی آن زمان در پایین‌ترین جایگاه قرار داشتند. و به نظر فریسیان سخت‌گیر، کودکان حتی نمی‌توانستند وارد پادشاهی آسمان شوند. زیرا آنها هنوز موظف نبودند احکام خدا را کاملاً رعایت کنند و بنابراین هنوز نمی‌توانستند برای خود شایستگی و استحقاقی به دست آورند. و برخی از بزرگ‌ترهای ما نیز هنوز این را از تجربه شخصی خود به یاد دارند: وقتی بزرگ‌ترها صحبت می‌کنند، کودکان باید ساکت باشند و تا حد امکان بی‌صدا خود را با خواست بزرگ‌ترها هماهنگ کنند.

اما همان‌طور که گفته شد: این افرادی که در اینجا کودکان را نزد عیسی می‌آوردند، رفتاری نمونه و الگووار دارند. آنها نشان می‌دهند که مهم است کودکان از همان سنین پایین نزدیکی عیسی را تجربه کنند. و برای این کار حتی حاضرند چیزی را بپذیرند که انجیل‌نویس مرقس در اینجا بسیار تأثیرگذار توصیف می‌کند: آنها از سوی شاگردان عیسی با تندی پس زده می‌شوند. مرقس دقیقاً نمی‌گوید شاگردان چه گفته‌اند. اما می‌توان حدس زد: کودکان خردسال که هنوز چیزی نمی‌فهمند، فقط مزاحمت ایجاد می‌کنند. استاد ما را هم با این موجودات کوچک مزاحم آزار ندهید! اما وقتی عیسی متوجه این ماجرا می‌شود، کاملاً متفاوت از آنچه شاگردانش انتظار داشتند واکنش نشان می‌دهد. او از شاگردان تشکر نمی‌کند که می‌خواهند این مزاحمان را از او دور نگه دارند؛ برعکس. او واقعاً خشمگین می‌شود و شاگردان را سرزنش می‌کند: دست بردارید از این که مانند نگهبان در ورودی رفتار کنید و تصمیم بگیرید چه کسی می‌تواند نزد من بیاید و چه کسی نه! و به‌ویژه دست بردارید از اینکه کودکان را از من دور نگه دارید. بگذارید آنها نزد من بیایند و آنها را رد نکنید. و سپس عیسی بلافاصله دلیلی بسیار قوی برای این سخن می‌آورد: پادشاهی خدا از آن کودکان است. همان کسانی که در ساختار اجتماعی

در پایین‌ترین جایگاه قرار دارند، همان‌هایی که خودشان نمی‌توانند کاری انجام دهند یا چیزی به دست آورند، دقیقاً همان‌ها هستند که به خدا و به قلمرو فرمانروایی او تعلق دارند.

در واقع این کودکان هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند تا وارد پادشاهی خدا شوند. آنها فقط می‌توانند حمل شوند، فقط می‌توانند دریافت کنند. اما دقیقاً به همین دلیل، این کودکان بلافاصله به الگوهای بعدی تبدیل می‌شوند که در اینجا در برابر چشمان ما قرار داده می‌شوند؛ برای ما که دوست داریم ارزش خود را با میزان کار و دستاوردهایمان بسنجیم، شاید حتی با این که هنوز چقدر می‌توانیم کار کنیم؛ برای ما که دوست داریم ارزش خود را با آنچه داریم و مالک آن هستیم یا با آنچه دیگران درباره ما فکر می‌کنند اندازه بگیریم.

همه اینها برای کودکانی که نزد عیسی آورده می‌شوند کاملاً بی‌اهمیت است. آنها در تمام این داستان خودشان هیچ کاری انجام نمی‌دهند؛ فقط کاری با آنها انجام می‌شود – و دقیقاً به همین شکل در پادشاهی خدا پذیرفته می‌شوند: به این صورت که عیسی آنان را می‌بوسد، دست‌هایش را بر آنان می‌گذارد و برکتشان می‌دهد. در آغوش عیسی گرفته شدن – این‌گونه است که انسان پادشاهی خدا را دریافت می‌کند.

«و کودکان را نزد عیسی آوردند.» اینکه آنان چنین کاری می‌کنند کاملاً نمونه و الگوار است. آنها می‌دانند که چقدر مهم است که حتی کودکان کوچک نیز نزد عیسی آورده شوند و در این راه اجازه نمی‌دهند هیچ چیز و هیچ‌کس آنان را از این کار باز دارد. این افراد الگو هستند برای کسانی در جماعت ما که خودشان فرزند دارند. زیرا هر کس فرزند دارد، مسئولیت دارد که این کودکان نزد عیسی آورده شوند – هرچه زودتر و هرچه بیشتر. این البته از همان تعمیم آغاز می‌شود: اینکه والدین پس از تولد فرزندانشان زیاد صبر نکنند و کودکان خود را نزد عیسی بیاورند تا او آنها را در پادشاهی خود بپذیرد. البته امروز هم افرادی مانند شاگردان آن زمان وجود دارند که می‌گویند کودکان هنوز خیلی کوچک هستند، هنوز چیزی نمی‌فهمند، هنوز نمی‌توانند خودشان تصمیم بگیرند و حتی ممکن است فقط مزاحمت ایجاد کنند. اما عیسی امروز هم واقعاً خشمگین می‌شود وقتی می‌بیند که کودکان کوچک از این بازداشته می‌شوند که از طریق تعمیم در مشارکت با او پذیرفته شوند. «بگذارید کودکان نزد من بیایند!» – عیسی این را به والدینی می‌گوید که باید انجام شود. «بگذارید کودکان نزد من بیایند!» – عیسی این را به والدینی می‌گوید که فکر می‌کنند باید صبر کنند تا کودکان خودشان تصمیم بگیرند که آیا می‌خواهند نزد عیسی بیایند یا نه. اما ما با این که خودمان برای عیسی تصمیم بگیریم وارد پادشاهی خدا نمی‌شویم. ما به این دلیل وارد پادشاهی خدا می‌شویم که عیسی ما را در بر می‌گیرد، ما را در آغوش می‌گیرد و مشارکت خود را به ما می‌بخشد – و دقیقاً همین کار را در تعمیم انجام می‌دهد. در این داستان کودکان خودشان هیچ کاری انجام نمی‌دهند؛ آنها فقط دریافت می‌کنند. و دقیقاً به همین شکل برای ما بزرگ‌ترها الگو می‌شوند تا بارها و بارها یاد بگیریم که فقط دریافت کنیم، فقط اجازه دهیم به ما بخشیده شود و این فکر را کنار بگذاریم که برای ورود به پادشاهی خدا باید خودمان هم کاری انجام دهیم. اما ما در تعمیم در پادشاهی خدا «زاده» می‌شویم، همان‌گونه که از مادرانمان به این دنیا آمده‌ایم. و حتی اگر ما قبلاً تعمیم گرفته باشیم، باز هم همین‌گونه باقی می‌ماند که در تمام زندگی دریافت‌کننده هستیم و همیشه می‌توانیم از کودکان بیاموزیم که زندگی به‌عنوان یک مسیحی چه معنایی دارد.

«بگذارید کودکان نزد من بیایند!» – عیسی این سخن را حتی پس از تعمیم نیز به همه کسانی می‌گوید که مسئولیت کودکان را بر عهده دارند. خودم می‌دانم که آمدن به کلیسا همراه با کودکان گاهی چقدر می‌تواند خسته‌کننده باشد. و وقتی انسان این احساس را هم داشته باشد که با کودکان دیگر شرکت‌کنندگان در مراسم را اذیت می‌کند، این کار حتی سخت‌تر هم می‌شود. اما عیسی در اینجا جای هیچ بحثی باقی نمی‌گذارد: کودکان باید نزد او آورده شوند تا نزدیکی او را تجربه کنند و برکت یابند. کودکان پس از تعمیم نیز باید بارها و بارها نزد عیسی آورده شوند تا برایشان کاملاً طبیعی شود که در حضور او زندگی کنند؛ تا برایشان کاملاً طبیعی باشد که تجربه کنند دست‌ها بر آنها گذاشته می‌شود و برکت داده می‌شوند. کسی که این تجربه حضور عیسی را از کودکان خود دریغ کند، زیرا چیزهای دیگری ظاهراً مهم‌تر به نظر می‌رسند، در حق کودکان خود کوتاهی کرده است؛ و با چنین کاری نمی‌تواند در برابر چشمان سرور ما عیسی مسیح سربلند باشد. زیرا کودکان پیش از هر چیز از الگوی والدین خود می‌آموزند. اگر والدین از همان کودکی به فرزندانشان نشان دهند که می‌توان بدون

شرکت در مراسم کلیسا هم به خوبی زندگی کرد، کودکان نیز همین را برای خود خواهند پذیرفت. و اگر والدین بگویند که کودکان باید بعداً خودشان تصمیم بگیرند، اما در عمل خودشان زندگی بدون حضور عیسی در مراسم کلیسا را به آنان نشان دهند، در واقع این تصمیم به ظاهر آزاد را کمتر از والدینی که فرزندانشان را در کودکی تعمیم داده‌اند از آنان نگرفته‌اند. در حالی که والدین به‌طور کاملاً طبیعی برای فرزند خود تصمیم می‌گیرند که چه نامی داشته باشد، چه لباسی بپوشد، به کدام مهدکودک و کدام مدرسه برود، چه واکسنی دریافت کند، چگونه تغذیه شود، چه چیزهایی در تلویزیون ببیند و با چه چیزهایی بازی کند. و البته می‌خواهند با این کارها بهترین زندگی ممکن را برای فرزند خود فراهم کنند. اما والدین باید این پذیرش نهایی و این تأیید شدن را نیز به فرزند خود منتقل کنند، و همچنین احساس امنیت و آرامش نزد کسی را که ما را حتی در میان همه شکست‌ها، رنج‌ها و مرگ نیز نگاه می‌دارد و حمل می‌کند. هیچ کار بهتری نیست که والدین بتوانند برای فرزندانشان انجام دهند، جز اینکه آنان را این‌گونه نزد عیسی بیاورند و در آغوش او بگذارند.

«بگذارید کودکان نزد من بیایند!» خوب است که ما نیز به‌عنوان یک جماعت کلیسایی، کار را برای والدین آسان کنیم تا با فرزندانشان به اینجا بیایند؛ اینکه با نگاه‌های خود آنها را تحت فشار قرار ندهیم وقتی کودکان فوراً آن‌گونه رفتار نمی‌کنند که ما انتظار داریم. کودکان نیاز دارند که در زندگی در حضور عیسی رشد کنند، و هرچه زودتر با این کار آغاز کنند، برایشان طبیعی‌تر خواهد شد. و ما به‌عنوان یک جماعت وظیفه داریم هر کاری که در توانمان هست انجام دهیم تا کودکان با میل و علاقه در مراسم‌های کلیسایی ما شرکت کنند و با رغبت نزد عیسی بیایند. به همین دلیل است که هر یکشنبه برای کودکان مراسم جداگانه عبادت برگزار می‌کنیم؛ به همین دلیل خوشحال می‌شویم وقتی در مراسم عشای ربانی نیز کودکان را همراه خود نزد محراب می‌آورند تا برکت داده شوند. به همین دلیل برنامه‌هایی مانند گردهمایی‌های کودکان، روزهای کتاب مقدس برای کودکان و اردوهای چادری آخر هفته برگزار می‌کنیم، تا کودکان از همان آغاز احساس کنند: «من در اینجا خوش‌آمد هستم، زیرا نزد عیسی خوش‌آمد هستم.» «بگذارید کودکان نزد من بیایند و مانع آنها نشوید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسانی است!» این سخنان برای ما بزرگ‌ترها هم هشدار است و هم تسلاهی بزرگ: عیسی هیچ‌کس را رد نمی‌کند. او برای زندگی در مشارکت با خود، آزمون و معیار کار و شایستگی تعیین نمی‌کند. کسانی را که با دست‌های کاملاً خالی نزد او می‌آیند می‌پذیرد و در آغوش می‌گیرد. ما خود نیز همین را بار دیگر تجربه می‌کنیم، وقتی که برای عشای ربانی به سوی محراب می‌آییم تا به‌نوعی در آغوش او گرفته شویم. در آنجا واقعاً مانند کودکان از او خوراک دریافت می‌کنیم – و این دلیل خوبی دارد: ما خودمان هیچ کاری انجام نمی‌دهیم تا وارد پادشاهی خدا شویم؛ همه کارها را او، خداوند، انجام می‌دهد. نزدیکی و محبت او را مانند کودکان دریافت می‌کنیم. خدا را شکر که او در جماعت ما بارها و بارها چنین الگوهایی برای ایمان در برابر چشمان ما قرار می‌دهد! آمین.